

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱/۲۰

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال یازدهم، شماره ۴۳، پاییز ۱۳۹۶

بررسی سندی فقه الحدیثی احادیث دلالت‌کننده بر انتساب مهدی موعود علیه السلام به عباس بن عبدالمطلب در منابع روایی اهل سنت

فرشاد منائی^۱

مجید معارف^۲

چکیده

مسئله مهدویت، همواره در طول تاریخ مورد توجه محدثین، مورخین، مؤلفین و نیز دستگاه‌های حکومتی بوده است. از جمله حکومت‌هایی که اهتمام زیادی به مسئله مهدویت داشته‌اند، حکومت بنی‌عباس بوده است؛ به نظر می‌رسد که علت اهتمام بنی‌عباس به موضوع مهدویت، وجود شخصی به نام «مهدی» در سلسله خلفای بنی‌عباس و همنامی وی، با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است و با توجه به حضور چنین شخصی در بین خلفای بنی‌عباس، گرایشی سیاسی مبنی بر جعل احادیثی که مهدی موعود از نسل عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است، مطرح شده است و از همین رهگذر مجموعه احادیثی با طرف حدیثی «المهدی من ولد العباس» جعل و وضع شده و شواهد تاریخی متعددی نیز وجود دارد که جعل و وضع این احادیث توسط دستگاه حکومتی بنی‌عباس مورد حمایت قرار می‌گرفته است. آنچه در این مقاله مد نظر است، بررسی سندی و فقه الحدیثی احادیثی با مضمون «المهدی من ولد العباس» است که پس از بررسی مشخص می‌شود که این احادیث از حیث سندی، سند مورد قبولی بر طبق مبانی حدیثی و رجالی اهل سنت ندارد و نیز از نظر فقه الحدیثی هم با روایات صحیحی که در باب مهدویت نقل شده و دلالت بر این دارد که مهدی موعود از نسل رسول

۱. دانشجوی دکتری دانشکده اصول الدین تهران (نویسنده مسئول) (f_manaei@yahoo.com).

۲. استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران (maaref@ut.ac.ir).

اکرم علیه السلام و از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام است، مطابقت ندارد و نیز نقدهای فقه الحدیثی متعدد دیگری نیز بر این روایات وارد است که سبب می‌شود مجموعه روایات «المهدی من ولد العباس» از نظر سندی و فقه الحدیثی بر طبق مبانی و منابع روایی اهل سنت مورد اعتماد و مقبول نباشد.

واژگان کلیدی

حضرت مهدی علیه السلام، بنی عباس، اهل سنت، جرح و تعدیل، احادیث.

مقدمه

مسئله مهدویت از جمله مطالبی بوده که توسط برخی دستگاه‌های حکومتی مورد توجه قرار گرفته و بعضی از حکومت‌ها به نوعی سعی کرده‌اند که مهدی موعود علیه السلام را به نوعی به خود منتسب کنند و از این رهگذر، فضیلتی بزرگ را برای طایفه خود به ارمغان آورند. این مطلب مورد توجه خلفا و دستگاه حکومتی عباسی نیز بوده و خلفای عباسی، سعی بر این داشتند تا مهدی موعود علیه السلام را شخصی از ذریه عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کنند و در این زمینه احادیثی را هم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند. مسئله اولی که در این مقاله مدنظر است بررسی سندی روایاتی است که دلالت بر این دارند که مهدی موعود علیه السلام از فرزندان عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است تا مشخص شود که آیا این دسته از روایات از حیث مبانی رجالی اهل سنت، مورد قبول هستند یا خیر؟ پس از بررسی اعتبار سندی این روایات، مطلبی که مورد توجه است این است که چه انگیزه‌هایی سبب انتشار چنین احادیثی شده و آیا شواهدی وجود دارد که نشر این احادیث توسط دستگاه حکومتی بنی عباس حمایت شده باشد یا نه؟ و نیز آیا مضمون این دست روایات از نظر فقه الحدیثی می‌تواند با روایات متعدد مهدویت که دلالت بر این دارد که مهدی موعود از نسل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام است، قابل تطبیق و هماهنگی باشد یا در مقابل آنها مورد نقد قرار می‌گیرد و از اعتبار می‌افتد؟

بیان روایات دال بر انتساب مهدی موعود علیه السلام به عباس بن عبدالمطلب

در منابع روایی اهل سنت احادیث متعددی با موضوعات مختلفی در زمینه مهدویت نقل شده است. از جمله موضوعاتی که در زمینه مهدویت در منابع روایی اهل سنت نقل شده است موضوع نسب حضرت مهدی علیه السلام، برخی وقایع قبل از ظهور مهدی موعود علیه السلام، نزول حضرت عیسی علیه السلام بعد از ظهور مهدی موعود علیه السلام و اقتدای حضرت عیسی علیه السلام به مهدی موعود علیه السلام، وضعیت جهان بعد از ظهور حضرت مهدی علیه السلام و برپایی عدل جهانی و... است. آن‌چه در این

مقاله مدنظر است بررسی سندی، فقه الحدیثی احادیثی است که دلالت بر این دارد که مهدی موعود علیه السلام از نسل عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است. مجموع احادیث نقل شده در منابع اهل سنت که دلالت بر این دارد که مهدی موعود علیه السلام از نسل عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است، شامل سه روایت است که هر کدام بررسی سندی و دلالتی خواهند شد:

۱. فرزند عباس؛ پدر خلفا و پدر مهدی

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد نقل کرده است:

ام فضل گفته است که از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله عبور کردم در حالی که او در حجره بود؛ پس فرمود: ای ام فضل! تو به غلامی حامله هستی. گفتم: ای رسول خدا! چگونه ممکن است من باردار باشم در حالی که هر دو گروه هم قسم شده‌اند که با زنان هم بستر نشوند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همین است که من به تو می‌گویم، پس هرگاه فرزندی به دنیا آمد او را نزد من بیاور. ام فضل می‌گوید: پس از تولد فرزندم، او را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم، آن حضرت در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت و آن‌گاه فرمود: پدر خلفاء را بردارید. ام فضل می‌گوید: پیش عباس آمدم و فرموده رسول خدا را به او گفتم، عباس مردی شیک پوش و خوش لباس بود؛ نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید برایش به پا خاست و میان دو چشم او را بوسید و او را در سمت راست خود نشانید، آن‌گاه فرمود: این عموی من است و هر کس می‌تواند به عموی خود مباحات کند. ام فضل می‌گوید عرض کردم: ای رسول خدا این چه فرمایشی است؟! آن حضرت فرمود: ای عباس چرا این حرف را نزنم در حالی که تو عموی من و برادر پدر من و بهترین کس از اهل من هستی که بعد از من جانشین من خواهی بود؟ عباس می‌گوید، عرض کردم: ای رسول خدا آن چه ام فضل درباره فرزند ما به من خبر داده چیست؟ حضرت فرمود: آری ای عباس هرگاه سال صد و سی و پنج برسد این برای تو و برای فرزندت، سفاح، منصور و مهدی از فرزندان تو خواهد بود (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۸۴).

خطیب بغدادی، حدیث مذکور را با دو سند نقل کرده که قسمت مشترک دو سند وی بدین

صورت است:

تَبَانَا ابوسهل محمد بن علی الزعفرانی قالوا تَبَانَا احمد بن راشد (بن خثیم) الهلالی قال تَبَانَا سعید بن خثیم (هلالی) عن حنظلة (بن ابی سفیان الجمحی) عن طاووس (بن کیسان) عن ابن عباس.

در سلسله سند حدیث مذکور «احمد بن راشد الهلالی» حضور دارد که توسط رجالیون اهل سنت مورد جرح واقع شده است. ذهبی در میزان الاعتدال درباره وی نوشته است:

احمد بن راشد هلالی از سعید بن خثیم خبر باطلی در ذکر بنی عباس نقل کرده است... پس حدیث ریکی را بافته که در آن آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمود: هنگامی که سال صد و سی و پنج شد، حکومت برای تو و برای فرزندت، سفاح خواهد بود و این حدیث را ابوبکر بن ابی داود و جماعتی از احمد بن راشد روایت کرده‌اند و او کسی است که آن را جعل کرده است (ذهبی، بی تا: ج ۱، ۹۷).

ابن حجر نیز در *لسان المیزان* همین مطلب را پیرامون وی ذکر کرده است (ابن حجر، ۱۳۹۰: ج ۱، ۱۷۱). هیثمی نیز در *مجمع الزوائد* او را تضعیف کرده است (هیثمی، ۱۴۰۸: ج ۴، ۱۶۷). همچنین در قسمت مشترک دو سند خطیب بغدادی «ابوسهل محمد بن علی الزعفرانی» وجود دارد که مجهول است و جرح و تعدیلی از رجالیون پیرامون وی ذکر نشده است. با توجه به مطالب مذکور مشخص می‌شود حدیث مذکور از حیث سندی، معتبر نیست.

۲. مهدی از فرزندان عباس

حدیث دیگری که دلالت بر این دارد که مهدی موعود از نسل عباس، عموی پیامبر ﷺ است حدیثی است که ابن عساکر در *تاریخ مدینه دمشق*، آن را به نقل از عثمان بن عفان روایت کرده که عثمان بن عفان گفته است شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

مهدی از فرزندان عباس است (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۵۳، ۴۱۴).

ابن عساکر حدیث مذکور را با دو سند روایت کرده که بخش مشترک دو سند مذکور بدین صورت است:

نا ابراهیم بن عبد الصمد بن موسی الهاشمی نا محمد بن الولید (بن ابان) القرشی (القلاسی) نا اسباط بن محمد زاد ابن الفراء الضبی قال صلة بن سلیمان الواسطی عن سلیمان (بن طرخان) التیمی عن قتادة (بن دعامة) عن سعید بن المسیب عن عثمان بن عفان.

در قسمت مشترک دو سند ابن عساکر، سه راوی ضعیف و یک راوی مجهول وجود دارد که در ادامه جرح رجالیون پیرامون ایشان بیان می‌شود.

اولین راوی که مورد جرح قرار گرفته، «صلة بن سلیمان» است که به اجماع رجالیون اهل سنت تضعیف شده است. ابن معین در *تاریخ وی* را «غیر ثقة» معرفی کرده است (ابن معین، بی تا: ج ۲، ۱۱۲). بخاری در *الضعفاء الصغیر*، نام وی را در شمار ضعفاء آورده است

(بخاری، ۱۴۰۶: ۶۳). نسائی در *الضعفاء والمتروکین*، وی را «متروک الحدیث» برشمرده است (نسائی، ۱۴۰۶: ۱۹۵)؛ عقیلی نیز در *الضعفاء الکبیر نام وی* را در زمره ضعفاء، ذکر کرده است (عقیلی، ۱۴۱۸: ج ۲، ۲۱۵). رازی در *الجرح والتعدیل* به نقل از یحیی بن معین او را «کذاب» معرفی کرده است (رازی، ۱۹۵۲: ج ۴، ۴۴۷). ابن حبان در *کتاب المجروحین* درباره وی نوشته است:

صلة بن سلیمان عطار، از اهل واسط بوده و در بغداد سکونت داشته است؛ وی از هشام بن حسان و جریج روایت کرده و روایت عراقی از وی نقل حدیث کرده‌اند؛ وی از ثقات و بزرگان، احادیث را به تبدیل و دگرگونی نقل می‌کرده و مطالبی را نقل می‌کرده که شبیه به حدیث ثقات نمی‌باشد (ابن حبان، بی‌تا: ج ۱، ۳۷۶).

خطیب بغدادی نیز در *تاریخ بغداد* او را تضعیف کرده است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۹، ۳۳۶). ذهبی هم در *المعنی فی الضعفاء* او را در شمار ضعفاء، ذکر کرده است (ذهبی، ۱۴۱۸: ج ۱، ۴۹۲). بنابراین همان‌طور که مشاهده می‌شود، «صلة بن سیمان» به اجماع رجالیون تضعیف شده است.

با جستجویی که در منابع رجالی اهل سنت انجام شد، جرح و تعدیلی پیرامون «اسباط بن محمد زاد ابن الفراء» یافت نشد و راوی مذکور، مجهول است.

نفر بعدی که در سند مذکور، مورد جرح واقع شده «محمد بن الولید بن ابان القرشی القلانسی» بوده است. متقی هندی در ذیل نقل حدیثی در *کنز العمال* وی را «ضعیف» و «سارق حدیث» معرفی کرده است (متقی هندی، ۱۴۰۹: ج ۱۲، ۵۲۳). ابن عدی در *الکامل* درباره وی نوشته است:

او، حدیث وضع می‌کرد و اسناد می‌ساخت و حدیث را سرقت می‌کرد و اسناد و متون را منقلب و دگرگون می‌کرد (ابن عدی، ۱۴۰۹: ج ۶، ۲۸۵).

خطیب بغدادی هم در *تاریخ بغداد* او را تضعیف کرده است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۱۰۱). ابن عساکر نیز در *تاریخ مدینه دمشق* او را تضعیف کرده است (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۵۶، ۱۸۸). ذهبی در *المعنی فی الضعفاء* نام او را در شمار ضعفاء ذکر کرده است (ذهبی، ۱۴۱۸: ج ۲، ۳۸۵). همچنین، ابن حجر عسقلانی در *لسان المیزان* به تضعیف وی پرداخته است (ابن حجر، ۱۳۹۰: ج ۵، ۴۱۷).

آخرین راوی موجود در دو سند مشترک ابن عساکر، «ابراهیم بن عبد الصمد بن موسی الهاشمی» است که او نیز مورد جرح قرار گرفته است. دارقطنی درباره وی گفته است:

حسین بن لؤلؤ گفته است: برای او اصل صحیحی ندیدم، برای همین روایت از وی را ترک کردم (دارقطنی، ۱۴۰۴: ۱۹).

خطیب بغدادی درباره وی نوشته است:

ابوالحسن بن لؤلؤ وراق گفته است: به سمت سامرا رفتم تا از ابراهیم بن عبدالصمد هاشمی، موطأ را سماع کنم ولی او را شخصی که دارای اصل صحیحی باشد، نیافتم برای همین او را ترک کردم و از وی سماع نکردم (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۶، ۱۳۶).

همان طور که مشاهده می شود وضعیت سندی روایت مذکور به شدت ضعیف و غیرقابل اعتماد است و دو سندی که «ابن عساکر» برای نقل این روایت ذکر کرده به هیچ وجه نمی تواند مورد اتکا قرار گیرد. البته «ابن عساکر» ناقل حدیث مذکور در تاریخ مدینه دمشق نیز پس از نقل حدیث مذکور به جرح سند آن پرداخته و گفته است:

این حدیث غریبی از سلیمان بن طرخان از قتاده است که محمد بن ولید، مولی بنی هاشم در نقل آن به این اسناد متفرد است (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۵۳، ۴۱۴).

همان طور که مشاهده شد سند مذکور نیز به شدت مخدوش و غیرقابل اعتماد است.

۳. مهدی؛ از فرزندان عباس

نمونه دیگر در این زمینه، حدیثی است که «ابن عساکر» در تاریخ مدینه دمشق با این مضمون نقل کرده است:

عباس بن عبدالمطلب گفته است: هنگامی که روز فتح مکه شد من براستر رسول خدا ﷺ سوار شدم و به سمت قریش رفتم و در حدیث ابن بیان آمده که به سمت مکه رفتم تا خبر جنگ رسول خدا ﷺ را به آنها بدهم؛ سپس رسول خدا ﷺ به جستجوی من پرداخت و از من پرسید؛ به او گفتند: عباس به مکه رفته تا قریش را نسبت به تصمیم تو نسبت به آنها آگاه کند. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: پدرم را به من برگردانید؛ پدرم را به من برگردانید. فضیلی در حدیثش اضافه کرده که او را برگردانید تا قریش او را به قتل نرساند همان گونه که ثقیف، عروه بن مسعود را به قتل رساند. پس سوارانی از اصحاب رسول خدا ﷺ حرکت کردند تا من را ملاقات کردند و من را همراه خود برگرداندند؛ پس هنگامی که رسول خدا ﷺ من را دید به گریه افتاد و من را با حالت گریه در آغوش گرفت. پس من گفتم: یا رسول الله! من جهت یاری شما به سمت ایشان رفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: خدا تو را یاری کند. پروردگارا عباس و فرزندان عباس را یاری کن و سه بار این کلام را تکرار کرد و سپس فرمود: ای عمو آیا

نمی‌دانی که مهدی از فرزندان تو است که موفق و راضی و مرضی خواهد بود (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۲۶، ۲۹۸).

ابن عساکر، این حدیث را با دو سند نقل کرده که قسمت مشترک دو سند بدین صورت است:

ابوالعباس محمد بن یونس (بن موسی) الکدیمی البصری حدثنا عبد الله بن سوار العنبری نا ابوالشهب جعفر بن حیان عن (عمران بن ملحان) ابی رجاء العطاردی عن عبد الله بن العباس حدثنی ابی العباس بن عبد المطلب.

در این سند «محمد بن یونس بن موسی الکدیمی البصری» توسط رجالیون تضعیف شده است.

ابن حبان در کتاب *المجروحین* پیرامون وی نوشته است:

محمد بن یونس بن موسی، ابوالعباس البصری؛ به وی کدیمی گفته می‌شود و از اهل بغداد است؛ وی از روح بن عباده و خریبی و صقر روایت کرده و احادیث را نسبت به ثقات، به شدت وضع می‌کرده و شاید بیش از هزار حدیث را وضع کرده باشد (ابن حبان، بی تا: ج ۲، ۳۱۲).

ابن عدی گفته است:

ابن صاعد و شیخ ما، عبدالملک بن محمد نسبت به روایت از کل ضعفا منع نمی‌کردند که احادیث شان نوشته شود مگر نسبت به کدیمی؛ سیره این دو نفر این بود که به علت کثرت احادیث منکر از وی روایت نمی‌کردند و اگر همه احادیث منکر وی و احادیث ادعایی و وضعی وی را ذکر کنم، طولانی می‌شود (ابن عدی، ۱۴۰۹: ج ۶، ۲۹۴).

ذهبی در *سیر اعلام النبلاء* او را تضعیف کرده است (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱۳، ۳۰۲). ابن حجر نیز در *تقریب التهذیب* به تضعیف او پرداخته است (ابن حجر، ۱۴۱۵: ج ۲، ۱۵۰).

از آن جا که در دو سندی که ابن عساکر برای این روایت نقل کرده، «محمد بن یونس بن موسی الکدیمی» حضور دارد و او نیز به اتفاق رجالیون تضعیف شده است بنابراین هر دو سندی که ابن عساکر حدیث مذکور را توسط آنها، نقل کرده هستند و این حدیث نیز اعتبار سندی ندارد.

احادیث مذکور، تنها مواردی بودند که پس از جستجوی در منابع روایی اهل سنت از رسول اکرم ﷺ نقل شده که مهدی از نسل عباس است که همان طور که مشاهده شد هیچ کدام از

نقل‌های مذکور، سند قابل اعتمادی ندارند.

مؤیدات روایی از اصحاب و تابعین در جهت تقویت و تایید حدیث «المهدی من ولد العباس» و بررسی سندی آن

در کنار این روایات ضعیف نقل شده از رسول اکرم ﷺ، از برخی از اصحاب پیامبر ﷺ یا تابعین، مطالبی نقل شده که مؤید مطلب مذکور قرار گرفته و توانسته پشتوانه‌ای برای حدیث «المهدی من ولد العباس» قرار بگیرد. نکته‌ای که در این جا قابل توجه است این است که عمده این روایات نیز دارای سند متصل و صحیحی تا صحابی یا تابعی مذکور نمی‌باشد. در ادامه این دسته از نقل‌های تاریخی بیان می‌شود و سپس از نظر سندی نیز مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرند:

۱. از کعب الاحبار نقل شده که گفته است:

منصور و مهدی و سفاح از فرزندان عباس هستند (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۸۵).

خطیب بغدادی این روایت را با سند «اخبرنا ابو نعیم احمد بن عبد الله الحافظ قال نبانا سلیمان بن احمد الطبرانی قال نبانا ابو زید عبد الرحمن بن حاتم المرادی قال نبانا نعیم بن حماد قال نبانا الولید بن مسلم عن شیخ عن یزید بن الولید الخزاعی عن کعب» روایت کرده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود در این سند، شیخ «ولید بن مسلم» ذکر نشده و مجهول است. همچنین در سند مذکور، «عبدالرحمن بن حاتم المرادی» نیز تضعیف شده که ذهبی در *المعنی فی الضعفاء* به ضعف وی اشاره کرده است (ذهبی، ۱۴۱۸: ج ۱، ۵۹۸). بنابراین سند نقل مذکور تا کعب الاحبار متصل و صحیح نیست.

۲. در نقلی از ذکوان ابوصالح آمده که گفته است:

من و عکرمه نزد ابن عباس بودیم و کسی غیر از ما نزد او نبود؛ پس حسن و حسین، دو پسر علی به سمت او رفتند و به او سلام کردند و سپس رفتند. پس ابن عباس گفت: این دو نفر گمان می‌کنند که مهدی از نسل ایشان است؛ آگاه باشید که سفاح و منصور و مهدی از فرزندان من هستند (بلاذری، بی تا: ج ۴، ۴۸).

در سند این نقل «هشام بن محمد بن السائب» وجود دارد که تضعیف شده و ابن حبان در *کتاب المجروحین* (ابن حبان، بی تا: ج ۳، ۹۱)، ذهبی در *المعنی فی الضعفاء* (ذهبی، ۱۴۱۸: ج ۲، ۴۷۹) و ابن حجر در *لسان المیزان* (ابن حجر، ۱۳۹۰: ج ۶، ۱۹۶) به تضعیف وی پرداخته‌اند. همچنین، در سند این نقل، «عباس بن هشام کلیبی» وجود دارد که با مراجعه به منابع رجالی،

جرح و تعدیلی پیرامون وی یافت نمی‌شود و به همین علت، این روایت نیز دارای سند صحیح و مقبولی تا «ابن عباس» نیست.

۳. در نقلی از مجاهد بن جبر آمده است:

عبدالله بن عباس به من گفت: اگر تو را مثل اهل خانه، نزدیک نمی‌دانستم، این حدیث را به تو نمی‌گفتم؛ پس مجاهد گفت: این حرف بین من و تو می‌ماند و آن را برای کسی که تو کراهت داشته باشی، نقل نمی‌کنم. پس ابن عباس گفت: از اهل این خانه، چهار نفر هستند؛ سفاح و منذر و منصور و مهدی از ما هستند. مجاهد گفت: ایشان را برای من تبیین کن. ابن عباس گفت: اما سفاح شخصی است که ای بسا یارانش را به قتل برساند ولی از دشمنش بگذرد؛ اما منذر کسی است که مال فراوانی را می‌بخشد و نزد خودش این مال را بزرگ نمی‌داند و اندکی از حق خود را نگه می‌دارد (و مابقی را می‌بخشد)؛ اما منصور، کسی است که به او پیروزی بر دشمنش داده شده همان طور که به رسول خدا ﷺ این موهبت داده شده بود که دشمنش از فاصله دو ماه مانده به جنگ با رسول خدا ﷺ هراسناک بود، به منصور این موهبت داده شده که دشمنش از فاصله یک ماه مانده به جنگ با وی هراسناک و ترسان است؛ اما مهدی کسی است که زمین را پراز عدل می‌کند همانگونه که پراز جور شده بود و چهارپایان و درندگان در زمان او در امنیت کامل به سر می‌برند و زمین گنج‌های درونی خود را در زمان او بیرون می‌ریزد. گفتم: گنج‌های درونی زمین چیست؟ گفت: گنج‌هایی مانند طلا و نقره (حاکم نیشابوری، ۱۴۳۰: ج ۴، ۵۱۴).

در سند این نقل، «ابراهیم بن مهاجر بن جابر» حضور دارد که توسط برخی رجالیون اهل سنت تضعیف شده است (ابن حبان، بی‌تا: ج ۱، ۱۰۲؛ ابن عدی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۲۱۵؛ ذهبی، ۱۴۱۸: ج ۱، ۴۹؛ خزرجی، بی‌تا: ۲۲). همچنین در سند این نقل، «اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر» وجود دارد که مورد تضعیف عموم رجالیون واقع شده است (ابن معین، بی‌تا: ۷۱؛ بخاری، بی‌تا: ج ۱، ۳۴۲؛ عقیلی، ۱۴۱۸: ج ۱، ۷۳؛ ابن حبان، بی‌تا: ج ۱، ۱۲۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱، ۲۴۳؛ ابن حجر، ۱۴۱۵: ج ۱، ۹۰).

همان طور که مشاهده می‌شود سند این نقل‌های تاریخی، از نظر رجالی تا صحابی یا تابعی مورد نظر، متصل و صحیح نیستند. در این بین، مطلبی از «سعید بن جبیر» از «ابن عباس» نقل شده که وضعیت سند این نقل، مقداری از وضعیت اسناد پیشین قوی‌تر است ولی در عین حال این سند نیز، کاملاً قابل اعتماد نیست.

نقل مذکور بدین صورت است که از سعید بن جبیر نقل شده است:

نزد ابن عباس بودیم که صحبت از مهدی شد و ابن عباس در بستر در حال استراحت بود. (وقتی شنید که سخن از مهدی است) بلند شد و نشست و گفت: «سفاح از ماست؛ و منصور از ماست؛ و مهدی از ماست» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۸۵).

در سند این روایت «علی بن الجعد» حضور دارد که اگرچه که وی از روایت بخاری در صحیح (بخاری، ۱۴۰۱: ج ۱، ۱۹؛ ج ۱، ۳۵؛ ج ۲، ۵۴ و...) است اما با این حال توسط برخی رجالیون، مورد جرح قرار گرفته است. عقیلی در ضعفاء نام وی را ذکر کرده است (عقیلی، ۱۴۱۸: ج ۳، ۲۲۴). ابن حنبل، نیز او را تضعیف کرده و فرزندش، عبدالله را نهی کرده که از «علی بن الجعد» حدیث بنویسد (ابن عدی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۲۱۴). خطیب بغدادی نقل کرده که در مورد «علی بن الجعد» گفته شده است: «سزاوار نیست که از وی نوشته شود، چه زیاد و چه کم» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۱۱، ۳۶۳). ذهبی در الکاشف فی معرفة من له روایة فی کتب السنة نقل کرده که مسلم از روایات وی، اعراض کرده است (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۲، ۳۶). با این حال، برخی دیگر از رجالیون اهل سنت به تعدیل وی پرداخته‌اند (رازی، ۱۹۵۲: ج ۶، ۱۷۸؛ ابن حبان، ۱۴۰۲: ج ۸، ۴۶۶؛ ابن عدی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۲۱۴؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۴۰۴: ج ۷، ۲۵۸). بقیه روایت این نقل، موثق هستند.

همان طور که مشاهده می‌شود، تعدیل ذکر شده پیرامون «علی بن الجعد» در این سند، سند مذکور را به درجه صحت نمی‌رساند و جرح و تعدیل وی، بین رجالیون اهل سنت محل اختلاف است.

در این زمینه، تنها نقلی که با سند صحیح تا صحابی روایت شده، نقلی از ابن عباس است که گفته است:

شب و روز به پایان نمی‌رسد تا این که مردی از ما اهل بیت بیاید که فتنه‌ها او را در بر نمی‌گیرد (و او تحت تاثیر فتنه‌ها قرار نمی‌گیرد) و او هم فتنه‌ها را در بر نمی‌گیرد (بلکه به کلی آنها را نابود می‌کند)؛ گفتیم: ای ابا العباس! مشایخ شما از درک او عاجز هستند (و او را درک نخواهند کرد) و جوانان شما او را درک خواهند کرد. ابن عباس گفت: این امر خداست؛ به هر کس بخواهد آن را می‌رساند (ابن ابی شیبة، ۱۴۰۹: ج ۸، ۶۷۸).

سند این روایت صحیح است و روایت آن، توثیق شده‌اند.

در مورد این نقل، نکته‌ای که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که در این روایت، به «از اهل بیت بودن مهدی موعود» اشاره شده است نه از نسل «عباس بن عبدالمطلب بودن» وی؛ بلکه از ظاهر این نقل چنین بر می‌آید که «ابن عباس» خود را در مجموعه اهل بیت در نظر

گرفته و سپس اشاره کرده که مهدی موعود علیه السلام از ما اهل بیت است.

نکته‌ای که درباره این دسته از روایات باید مد نظر قرار بگیرد این است که این روایات منتهی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌شوند و کلماتی هستند که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا تابعین بیان کرده‌اند ولی از آن جا که کلام صحابی یا تابعی نزد اهل سنت از جایگاه، برخوردار است نیاز بود که این منقولات نیز بررسی سندی شوند که پس از بررسی سندی، ضعف عمده اسناد این دسته از روایات آشکار شد.

بنابراین در مجموع، در زمینه عباسی بودن مهدی موعود عجل الله، احادیثی با سلسله اسناد ضعیف، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و سپس عباراتی، عموماً با اسناد ضعیف، از برخی صحابه و تابعین در این زمینه نقل شد تا به جامعه القا شود که مهدی عباسی، همان مهدی موعود است و بدین ترتیب هم افتخاری نصیب خاندان عباسی شود و هم به حکومت عباسی، مشروعیت بخشد.

شواهد تاریخی حمایت خلفای عباسی از انتشار احادیثی با مضمون انتساب مهدی موعود علیه السلام به عباس

شواهدی تاریخی وجود دارد که نشان از این دارد که دستگاه خلفای عباسی از انتشار احادیثی با مضمون این که مهدی موعود علیه السلام از نسل عباس است، حمایت می‌کرده‌اند و ناقلین این دست روایات را مورد تشویق و حمایت قرار می‌داده‌اند.

یکی از شواهد تاریخی در این زمینه مطلبی است که ابن حجر عسقلانی در *لسان المیزان* به نقل از «الآغانی»، تألیف ابوالفرج اصفهانی نقل کرده است که بدین شرح است:

هنگامی که منصور عباسی تصمیم گرفت که برای مهدی بیعت بگیرد، جعفر، فرزند منصور بر وی اعتراض کرد. سپس منصور، تصمیم جدی بر این امر گرفت و مردم را حاضر کرد و خطبا و شعرا به پا خواستند و در فضیلت مهدی، بسیار سخن گفتند. سپس مطیع بن ایاس بر پا خواست و صحبت کرد و خطبه ایراد کرد و شعر خواند و سپس گفت: ای امیر مومنان! فلانی از فلانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای من روایت کرده که نام مهدی، محمد بن عبدالله است؛ وی، یک ناقه سیاه دارد و زمین را پراز عدل می‌کند و این برادرت، عباس بن محمد است و به این حدیث شهادت می‌دهد. سپس منصور به عباس رو کرد و گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم که آیا این مطلب را شنیدی؟ عباس گفت: بله. پس هنگامی که مجلس تمام شد و افراد پراکنده شدند، عباس به شخصی که برای وی مورد اعتماد بود گفت: این زندیق را طوری دیدم که

راضی نمی‌شود بر پیامبر ﷺ دروغ ببندد تا این که من را نیز در دروغش شریک کند و برای اثبات دروغش از من شهادت بگیرد و من از ترس شمشیر و کشته شدن، شهادت دادم (ابن حجر، ۱۳۹۰: ج ۶، ۵۱).

با مراجعه به منابع تاریخی و رجالی مشخص است که نام مهدی، محمد و نام منصور عباسی، عبدالله بوده است و نسب وی در منابع رجالی بدین صورت بیان شده است: «المهدی؛ محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب بن هاشم» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۳، ۱۰؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۵۳، ۴۱۱؛ طبری، ۱۸۷۹: ج ۶، ۳۴۷؛ مسعودی، ۱۳۸۵: ج ۳، ۳۰۹) و خلیفه عباسی با توجه به نقل مذکور و زعم برخی از اهل سنت که مهدی موعود ﷺ در نام پدر نیز با رسول اکرم ﷺ شباهت دارد از جعل حدیث مذکور، حمایت کرده و از اطرافیان نیز به دروغ شهادت گرفته است. مطلب قابل توجه این است که کار به همین جا هم خاتمه نیافته است؛ بلکه برخی از اطرافیان خلفا نیز در نشر چنین مطالبی شرکت داشته‌اند و حتی به نمایندگانی که از بلاد همسایه حکومت عباسی به نزد مهدی عباسی می‌آمدند، توصیه می‌کردند که در نزد خلیفه، مطلبی بگویند که دلالت بر این داشته باشد که مهدی عباسی همان مهدی موعود ﷺ است و این طور وانمود کنند که این مطالب را از کتب و صحف پیشینیان‌شان دریافت کرده‌اند و خلیفه عباسی هم پس از شنیدن این اخبار، آنان را مورد مرحمت و لطف قرار می‌داد. به عنوان نمونه خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ذیل معرفی «ارحاء بطریق» نوشته است:

ارحاء بطریق، فرستاده پادشاه روم بوده و نامش، «طاراث بن لیث بن عیزار بن طریف بن فوق بن مورق» بوده است؛ وی بنایی را ساخت و تا وقتی که زنده بود از آن بنا سود می‌برد و وقتی که مرد، آن بنا از دست وی خارج شد و به اموال حکومت عباسی ملحق شد... قاضی ابو بکر محمد بن خلف گفته است: باخبر شدم که یعقوب بن مهدی، از فضل بن ربیع درباره «ارحاء بطریق» پرسید و گفت: اسحاق بن محمد بن اسحاق به وی گفته است: این بطریق چه کسی است که این ارحاء به وی منسوب است؟ فضل در جواب یعقوب بن مهدی گفت: وقتی پدرت به خلافت رسید، گروهی از روم بروی وارد شدند تا به وی تهنیت بگویند و ما در آن جا بودیم و مترجمی هم حاضر بود که سخن را به زبان هر گروه ترجمه می‌کرد. فرستاده رومی گفت: من بر امیر المؤمنین به قصد مال یا غرض مادی وارد نشدم بلکه با شوق بروی وارد شدم تا به وجه وی نظر کنم زیرا ما در کتب مان یافته‌ایم که سومین شخص از اهل بیت پیامبر این امت، زمین را پراز عدل می‌کند همان‌گونه که از جور پر شده است. پس مهدی گفت: آن چه گفتمی

من را مسرور کرد و هر چه دوست داری بخواه که به تو عطا می‌کنیم؛ سپس مهدی به ربیع دستور داد که او را مدتی نزد خود نگه دارند و او را اکرام کنند پس او مدتی نزد خلیفه اقامه کرد؛ سپس وی از نزد خلیفه خارج شد و از محل «ارحاء» عبور کرد و بدان جا نظر انداخت و سپس به ربیع گفت: به من پانصد هزار درهم قرض بده تا این جا بنایی بسازم که هر سال پانصد هزار درهم درآمد نصیب شما کند. پس ربیع گفت: این کار را انجام بده و سپس مهدی هم نسبت به حرف وی با خیر شد و به ربیع گفت: به وی پانصد هزار درهم به همراه پانصد هزار درهم دیگر بده و آن چه که از آن بنا، عایدی به دست می‌آید را به وی بده و هنگامی که وی به سمت سرزمینش رفت، هر ساله عایدی این ملک را برای او بفرست. پس این کار انجام شد و او، ارحاء را بنا کرد و سپس به سرزمین خودش بازگشت و هر ساله درآمد آن برای وی فرستاده می‌شد تا این که وی از دنیا رفت و سپس مهدی دستور داد که آن بنا در شمار اموال حکومتی قرار بگیرد و اسم «بطریق»، «طارات بن لیث بن عیزار بن طریف» بوده و پدرش از ملوک روم در زمان معاویه بن ابی سفیان بوده است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۱۰۸).

همین جریان را ابن عساکر نیز در *تاریخ مدینه دمشق* نقل کرده است (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۵۳، ۴۲۰). عبارت «سومین شخص از اهل بیت پیامبر این امت» اشاره به این است که «مهدی عباسی» سومین خلیفه از خلفای عباسی بوده است. حمایتی که خلیفه عباسی پس از بیان این مطلب از شخص مذکور کرده به روشنی نشان دهنده این است که این طرز تفکر تا چه حد توسط حکومت عباسی پشتیبانی می‌شده است.

۱. مهدی عباسی؛ در زمره خلفای اثنا عشر

دامنه این موضوع هم‌چنان گسترده‌تر می‌شده تا جایی که مهدی عباسی در زمره خلفای اثنا عشر بر شمرده شده است. چنان که ابن عساکر از عبدالله بن عمرو بن العاص نقل کرده که گفته است:

بر این امت دوازده خلیفه خواهد بود؛ در زمره این خلفا ابوبکر صدیق بود و عمر فاروق بود که شمشیری از آهن بود و عثمان بن عفان، ذو النورین بود که به او دو سهم از رحمت داده شده بود و مظلومانه کشته شد و پادشاه سرزمین مقدس و فرزندش بودند؛ پس راوی گوید: به عبدالله بن عمرو بن العاص گفتم آیا این دو نفر را نام نمی‌بری همان طور که قبلی‌ها را نام بردی؟ گفت: آن دو نفر معاویه و فرزندش هستند؛ و نیز سفاح و منصور و ولید و مهدی و امین و سلام هستند؛ و آخرین نفر را گمان می‌کنم که

نامش را ذکر کرد و او «امیرالعصب» است (ولی راوی نامش را فراموش کرده است)؛ همه ایشان صالح هستند و مانند ایشان دیده نشده است (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۶۵، ۴۰۸: ج ۶۵، ۴۰۹).

به نظر می‌رسد، هدف از انتشار و نقل این دست عبارات در اصل تبیین حدیث مشهور نبوی بوده که از طرق متعددی نقل شده که تعداد خلفا، دوازده عدد می‌باشد. چنان‌که «مسلم» از «جابر بن سمرة» نقل کرده است:

شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: همواره، اسلام با عزت است تا زمانی که دوازده خلیفه باشند؛ سپس کلمه‌ای فرمود که متوجه نشدم؛ پس به پدرم گفتم رسول خدا ﷺ چه گفت: پدرم گفت رسول خدا ﷺ فرمود: همگی از قریش هستند (مسلم، بی تا: ج ۶، ۳).

بخاری نیز در صحیح‌اش احادیثی با همین مضمون از «جابر بن سمرة» نقل کرده است (بخاری، ۱۴۰۱: ج ۸، ۱۲۷).

حدیث مذکور - که از متفقات بخاری و مسلم است - بیانگر این موضوع هست که دوازده خلیفه قریشی خواهند آمد و همواره امر امت اسلامی در اختیار این خلفا خواهد بود و به نظر می‌رسد مطلبی که از عبدالله بن عمرو بن العاص ذکر شده در صدد تبیین این دوازده خلیفه است.

نظیر احادیث مذکور را ابو داود در سنن خود به نقل از «جابر بن سمرة» به عنوان اولین حدیث ذکر کرده است:

شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: همیشه این دین پابرجاست تا این‌که دوازده خلیفه بیایند که همه امت بر ایشان اجتماع کنند. سپس کلامی از پیامبر ﷺ شنیدم اما متوجه نشدم (دقیقاً پیامبر ﷺ چه فرمود)؛ به پدرم گفتم: پیامبر ﷺ چه گفت؟ پدرم گفت: پیامبر ﷺ فرمود: همه ایشان از قریش هستند (ابوداود، ۱۴۱۰: ج ۲، ۳۰۹).

علت این که ابوداود، حدیث مذکور را در ابتدای کتاب المهدی سنن روایت کرده این بوده که این اتفاق نظر وجود دارد که مهدی موعود ﷺ یکی از این خلفای دوازده‌گانه است. چنان‌که سیوطی ذیل این حدیث گفته است:

علت این که ابوداود این حدیث را در ابتدای «کتاب المهدی» آورده این است که علما گفته‌اند مهدی یکی از این دوازده خلیفه است (سیوطی، ۱۴۲۷: ۱۷۳).

با توجه به مطالب مذکور، این‌طور به نظر می‌رسد که دستگاه خلافت عباسی از این طرز فکر

که مهدی موعود علیه السلام هم یکی از خلفای دوازده گانه است، استفاده کرده و به وسیله احادیث و نقل قول‌هایی سعی بر آن داشته تا این تصور را القا کند که مهدی عباسی، همان مهدی موعود و یکی از همان دوازده خلیفه‌ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده است. آن‌ها در این راه نهایت عداوت را هم به خرج داده و طبق نقل عبدالله بن عمرو بن العاص، در ذکر نام این دوازده خلیفه هیچ اشاره‌ای به امام علی علیه السلام نمی‌کردند در حالی که، یزید بن معاویه در زمره این دوازده خلیفه برشمرده شده و در انتها هم گفته شده که «همه ایشان صالح هستند و مانند ایشان دیده نشده است».

البته این دست تطبیق‌های باطل در زمان سایر خلفا هم واقع شده است؛ چنان‌که برخی سعی داشته‌اند تا مهدی را بر عمر بن عبدالعزیز اموی تطبیق کنند (ابن ابی شیبۀ، ۱۴۰۹: ج ۸، ۶۷۹؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ج ۴۵، ۱۸۹؛ ج ۴۵، ۱۸۶؛ ابن سعد، بی‌تا: ج ۵، ۳۳۳). اگرچه این تصورات و برداشت‌ها بلافاصله توسط سایر علما و محدثان رد شده و حتی در برخی از روایات، این برداشت توسط یکی از شخصیت‌های مذکور در روایت، نیز نقد و رد شده است ولی صرف نقل این احادیث در منابع روایی نشان از این دارد که در هر دوره‌ای این تلاش وجود داشته که با نقل احادیثی یا برداشت‌هایی از صحابه یا تابعین شخصی را به عنوان مهدی موعود علیه السلام معرفی کنند و در دوران خلافت عباسی، با به خلافت رسیدن مهدی عباسی، این تطبیق از جانب حکومت، گسترش یافته و تقویت شده است.

۲. مهدی موعود بودن مهدی عباسی در شعر شعرا

تصور مهدی موعود بودن مهدی عباسی در شعر برخی شعرا نیز رسوخ کرده و اشعاری از برخی شعرا بر جای مانده که نشان از این دارد که این تصور وجود داشته که مهدی عباسی، همان مهدی موعود است. به عنوان نمونه، بشار بن برد در شعری در وصف مهدی عباسی، گفته است: «خدا به وسیله مهدی تباهی ما را اصلاح کرد و ما در حالی به سوی او رفتیم که مردم، فاسد شده بودند / ای قائم مهدی که بر ملک سلطنت یافته‌ای؛ در شیرینی آن (حکومت) کسی با شما شریک نشود / ظهور مهدی نسل‌ها را از تنگنای غمی که عرصه را بر آن‌ها تنگ کرده بود، نجات داد / مهدی از تبار نماز گزاران است که وجودش در کتاب‌های قدیمی شک را برطرف می‌کند / وقتی نزد مهدی آمدی، اگر درخواستی بکنی، بخشش با حساب می‌یابی / او را در سیمای پیامبر می‌بینی و اگر با قومی پیکار کند بر آنان آتش می‌باراند» (ابن برد، ۱۳۷۳: ج ۲، ۲۸۶).

بشار بن برد، از شعرای بصری بود که در بغداد سکونت داشت (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷:

ج ۷، ۱۱۶). ابوتمام، او و سید حمیری را اشعر مردم در عصر خودشان دانسته است (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۷، ۲۴).

در مقابل، برخی شاعران هم به هجو وی می پرداختند و تصور مهدی موعود بودن مهدی عباسی را رد می کردند. به عنوان نمونه از «سید حمیری» نقل شده که سروده است: «گمان می کنید که او حقیقتاً مهدی است، در حالی که امور همان طور که گمان می کنید، واقع نمی شود / نه، به خدا سوگند تنها کسی می تواند مهدی باشد که امامی با فضل برتر و بالاتر باشد» (امین، بی تا: ج ۳، ۴۱۳).

نقدهای فقه الحدیثی بر احادیث «المهدی من ولد العباس»

علاوه بر نقدهای سندی که بر احادیث با مضمون «المهدی من ولد العباس» وارد شد، بر این احادیث نقدهای فقه الحدیثی متعددی نیز وارد است که در ادامه این نقدها بیان می شود:

۱. احادیث صحیح السنن دال بر انتساب مهدی موعود علیه السلام به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا علیها السلام اولین نقد فقه الحدیثی مطرح در این زمینه احادیث متعددی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مهدی موعود علیه السلام را از نسل خود معرفی کرده است. چنان که احمد بن حنبل با سند صحیح از «ابوسعید خدری» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

قیامت برپا نمی شود تا این که زمین پر از ظلم و عداوت شود؛ سپس مردی از عترت من یا از اهل بیت من خروج می کند و زمین را پر از قسط و عدل می کند همان طور که پر از ظلم و عداوت شده است (ابن حنبل، بی تا: ج ۳، ۳۶).

نظیر حدیث مذکور را ابویعلی موصلی نیز با سند صحیح نقل کرده است (ابو یعلی، بی تا: ج ۲، ۲۷۴).

احادیث مذکور، صرفاً اشاره به این دارند که مهدی موعود علیه السلام از اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است ولی در احادیثی به صراحت به این اشاره شده که مهدی موعود از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام است؛ در این زمینه احادیث متعددی نقل شده است. ابوداود در سنن خود با سند صحیح نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است (ابوداود، ۱۴۱۰: ج ۲، ۳۱۰).

در زمینه این که مهدی موعود علیه السلام از نسل حضرت زهرا علیها السلام است، احادیث دیگری با سند صحیح در منابع روایی اهل سنت نقل شده است (ابن ماجه، بی تا: ج ۲، ۱۳۶۸؛ حاکم

نیشابوری، ۱۴۳۰: ج ۴، ۵۵۷؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ج ۲۳، ۲۶۷؛ ابن عدی، ۱۴۰۹: ج ۳، ۴۲۸). این روایات همگی با اسناد صحیح و مورد قبول رجالیون اهل سنت نقل شده ولی احادیثی که دلالت بر این دارد که مهدی موعود علیه السلام از نسل عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است از نظر سندی به شدت با ضعف روبرو هستند و طبیعتاً در تعارض این دو دسته از احادیث، احادیثی که دلالت بر این دارند که مهدی موعود علیه السلام از نسل حضرت فاطمه علیها السلام است ارجحیت دارد. فاطمی بودن مهدی موعود علیه السلام یکی از شاخصه‌های اصلی است که در معرفی مهدی موعود علیه السلام به کار می‌رود. ابن ابی الحدید معتزلی در معرفی مهدی موعود علیه السلام نوشته است:

او (مهدی) ظهور می‌کند بعد از آن که بر بسیاری از سرزمین‌های اسلامی فردی از اولاد بنی امیه ولایت و حکومت می‌کند و او همان سفیانی موعود است که در حدیث صحیح به وی وعده داده شده و او از نسل «ابوسفیان بن حرب بن امیه» است؛ و امام فاطمی، سفیانی و پیروان وی از بنی امیه و سایر دشمنان را به قتل می‌رساند و در همان زمان، عیسی بن مریم از آسمان نزول می‌کند (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ج ۷، ۵۹).

همان‌طور که مشاهده می‌شود ابن ابی الحدید به جای ذکر نام مهدی موعود علیه السلام او را با وصف امام فاطمی معرفی کرده است.

همچنین ابن خلدون نیز عنوان فصلی از کتاب تاریخش که در آن فصل، قصد بررسی و نقد احادیث موضوع مهدویت دارد، را بدین صورت بیان کرده است:

در بیان موضوع فاطمی و آنچه که مردم پیرامون شأن وی قبول کرده‌اند و به آن متمایل شده‌اند و برداشتن پوشش از حقیقت آن (ابن خلدون، بی‌تا: ج ۱، ۳۱۱).

سپس وی در این فصل به طور مبسوط به نقد سندی احادیث مهدویت می‌پردازد؛ ولی نکته قابل توجه این جاست که وی نیز وقتی تصمیم دارد که در فصلی به صورت مفصل به بررسی احادیث مهدویت بپردازد، در عنوان فصل به فاطمی بودن مهدی موعود علیه السلام اشاره می‌کند و مجموعاً این نتیجه حاصل می‌شود که انتساب مهدی موعود علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام به حدی بارز و آشکار بوده که بعضی بزرگان اهل سنت از وی به عنوان «امام فاطمی» یاد می‌کنند و این موضوع با انتساب مهدی موعود علیه السلام به عباس بن عبدالمطلب، مغایرت دارد و سازگار نمی‌باشد.

در مجموع می‌توان گفت احادیثی که دلالت بر انتساب مهدی موعود علیه السلام به عباس دارند، احادیث شاذی هستند که در مقابل روایات صحیحی قرار گرفته‌اند که مهدی موعود علیه السلام را به

رسول اکرم ﷺ و حضرت زهرا علیها السلام منتسب کرده است و عموماً سیره محدثین و علما در این موارد اختلافی بدین صورت است که آن چه مشهور است و توسط ائمه حدیث نقل شده، گرفته می شود و شدوذات سایر روای کنار گذاشته می شود؛ چنان که در تعریف حدیث شاذ گفته شده که حدیثی است که راوی ثقه بر خلاف روایت مشهور نقل کرده باشد (مبارکفوری، ۱۴۱۰: ج ۲، ۸۴؛ مناوی، ۱۴۱۵: ج ۳، ۲۹۰؛ شهروزی، بی تا: ۶۱).

۲. نقد فقه الحدیثی حدیث «عباس؛ پدر خلفا و پدر مهدی»

در رابطه با حدیثی که خطیب بغدادی با مضمون، عباسی بودن مهدی موعود، نقل کرده و مورد اشاره قرار گرفت که فرزند عباس، پدر خلفا و پدر مهدی است، نیز نقدهای فقه الحدیثی متعددی وارد است.

در حدیث مذکور آمده است که رسول اکرم ﷺ فرموده است: «این عمومی من است و هر کس می تواند به عمومی خود مباحثات کند»؛ این جمله و امثال این جملات از پیامبری که داعیه دینش این بوده و هست که «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات: ۱۳) موجه نیست و پر واضح است که از نظر اهل سنت نیز عباس متقی ترین صحابی پیامبر ﷺ نبوده و اگر بنا باشد رسول اکرم ﷺ به کسی مباحثات کند، معیار قرآنی این است که به افرادی مباحثات کند که متقی ترین افراد هستند و احادیث اهل سنت نیز دلالت صریح بر این دارند که رسول اکرم ﷺ کسی را به خاطر قرابت خانوادگی به خودش تمجید نکرده است؛ بلکه معیار تمجید افراد توسط رسول اکرم ﷺ تقوا و دیانت افراد بوده است؛ چنان که بخاری در صحیحش از «عمر بن العاص» نقل کرده است که گفته است: شنیدم که پیامبر ﷺ آشکارا، نه سری و پنهانی، می فرمود: «به درستی که خاندان پدرم، اولیاء من نیستند، بلکه ولی من، خدا و صالح مومنین هستند» (بخاری، ۱۴۰۱: ج ۷، ۷۳).

از طرف دیگر در حدیث مذکور ذکر شده که رسول اکرم ﷺ به عباس فرمود: «ای عباس چرا این حرف را نزنم در حالی که تو عمومی من و برادر پدر من و بهترین کس از اهل من هستی که بعد از من جانشین من خواهی بود؟»؛ مشخص است که نقل چنین عبارتی صرفاً به جهت مشروعیت بخشیدن به خلافت بنی عباس بوده است و گرنه بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ، نه عباس و نه خانواده عباس، داعیه ای برای خلافت رسول اکرم ﷺ نداشتند و بلکه بنی هاشم بر محوریت امام علی علیه السلام در جریان خلافت، متفق بودند؛ به طوری که در حدیثی که مسلم نقل کرده، موضع امام علی علیه السلام و عباس، نسبت به خلیفه اول و خلیفه دوم هماهنگ بوده و عمر بن خطاب به بیان موضع ایشان پرداخته است؛ طبق نقل مسلم، اختلافی بین امام علی علیه السلام و

عباس بر ارث پیامبر صلی الله علیه و آله پیش می‌آید و این دو نفر، برای حل اختلاف، به نزد خلیفه دوم می‌آیند؛ اگرچه محتوای کلی این روایت از دید شیعه مورد قبول نیست اما مطلبی که در این روایت از خلیفه دوم نقل شده تا حدودی، هم صدا بودن امام علی علیه السلام با عباس را در مواجهه با دو خلیفه اول، طبق روایات اهل سنت می‌رساند. روایت مسلم با این مضمون است که: «... پس ابوبکر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما پیامبران، چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ آن چه که ما باقی می‌گذاریم صدقه است؛ اما شما دو نفر او را دروغگو و گناهکار و مکار و خائن برمی‌شمردید و خدا می‌داند که او راستگو و نیکوکار و راشد و تابع به حق بوده است. سپس ابوبکر از دنیا رفت و من ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر شدم و شما دو نفر من را دروغگو و گناهکار و مکار و خائن می‌دانید و خدا می‌داند که من راستگو و نیکوکار و راشد و تابع حق هستم» (مسلم، بی‌تا: ج ۵، ۱۵۲).

همچنین خطبه پنجم نهج البلاغه به روشنی دلالت بر این دارد که عباس، پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله جهت بیعت با امام علی علیه السلام برای خلافت به نزد وی رفته بوده است؛ عنوانی که سیدرضی برای این خطبه در نظر گرفته است، بدین صورت است:

از خطبه‌های آن حضرت است بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به عباس و ابوسفیان که پس از اوضاع سقیفه از حضرت درخواست قبول بیعت داشتند (سیدرضی، بی‌تا: خطبه پنجم).

مطالب مذکور نشان‌دهنده این است که عباس در مسئله خلافت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله موضعی مانند موضع امام علی علیه السلام داشته و بنابراین حدیثی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عباس فرموده است: «تو بهترین کس از اهل من هستی که بعد از من جانشین من خواهی بود» صرفاً برای مشروعیت بخشیدن به خلافت خلفای عباسی نقل شده است؛ وگرنه جایی در احادیث و تاریخ مطلبی نقل نشده که دلالت بر این داشته باشد که عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله داعیه خلافت داشته باشد.

در مقابل حدیث مذکور که عباس را «بهترین کس از اهل پیامبر» و «جانشین بعد از پیامبر» معرفی کرده، احادیثی موجود است که در آن روایات با سند صحیح نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امام علی علیه السلام فرمود که او، ولی هر مومنی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. احمد بن حنبل در مسند با سند صحیح نقل کرده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله سریه‌ای را به سمت جنگ فرستاد و علی بن ابی‌طالب را امیر ایشان قرار داد؛ پس در سفر، کاری از جانب علی رخ داد و چهار نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با

هم پیمان بستند که کارش را برای رسول خدا ﷺ ذکر کنند. عمران گوید: وقتی که از سفر برگشتیم شروع کردیم که مطلب را برای رسول خدا ﷺ ذکر کنیم؛ پس بر پیامبر ﷺ سلام کردیم و بر او وارد شدیم؛ پس مردی از چهار نفر مذکور گفت: ای رسول خدا! علی در سفر فلان کار را کرد؛ پیامبر ﷺ از او روی گرداند. سپس نفر دوم بلند شد و گفت: ای رسول خدا! علی در سفر فلان کار را کرد؛ پیامبر ﷺ از او روی گرداند. سپس نفر سوم بلند شد و گفت: ای رسول خدا! علی در سفر فلان کار را کرد؛ پیامبر ﷺ از او روی گرداند. سپس نفر چهارم بلند شد و گفت: ای رسول خدا! علی در سفر فلان کار را کرد؛ پس پیامبر ﷺ به نفر چهارم رو کرد و در حالی که صورتش دچار تغییر و دگرگونی شده بود فرمود: علی را رها کنید؛ علی را رها کنید؛ علی از من است و من از او هستم و او ولی همه مومنان بعد از من است (ابن حنبل، بی تا: ج ۴، ۴۳۷).

قریب به مضمون حدیث مذکور با سند صحیح در برخی منابع روایی دیگر اهل سنت نیز نقل شده است (ترمذی، بی تا: ج ۵، ۲۹۶؛ ابن ابی شیبۀ، ۱۴۰۹: ج ۷، ۵۰۴).

نسائی نیز با سند صحیح در فضائل الصحابة نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

علی از من است و من از علی هستم و او ولی همه مومنان بعد از من است (نسائی، بی تا: ۱۴).

احمد بن حنبل در حدیث مفصلی با سند صحیح از ابن عباس نقل کرده است که گروهی به نزد ابن عباس آمدند و از وی درباره علی پرسیدند؛ ابن عباس گفت: ... پیامبر ﷺ به پسر عموهایش فرمود: کدام یک از شما در دنیا و آخرت ولی من می شوند و علی نیز نزد وی بود. پس همگان ابا کردند؛ علی گفت: من؛ پیامبر ﷺ فرمود: تو ولی من در دنیا و آخرت هستی ... و رسول خدا ﷺ به وی فرمود: تو ولی هر مومنی بعد از من هستی ... و فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست (ابن حنبل، بی تا: ج ۱، ۳۳۰).

همان طور که مشاهده می شود احادیث مذکور که با اسناد صحیح نقل شده صراحت بر این دارد که امام علی علیه السلام، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت بوده و او ولی همه مومنان بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است در حالی که در حدیثی که خطیب بغدادی با سند ضعیف نقل کرده بود آمده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس فرمود: «تو بهترین کس از اهل من هستی که بعد از من جانشین من خواهی بود»؛ که طبق قاعده، در مواقع اختلاف، حدیثی که از نظر سندی اصح باشد، مقبول می شود و حدیث شاذ و حدیثی که با ضعف سندی مواجه است، کنار گذاشته می شود.

مجموعه این مطالب به روشنی بطلان احادیث دال بر عباسی بودن مهدی را روشن می کند.

حسن ختام این بحث، می‌تواند کلام ابن کثیر درباره مهدی موعود علیه السلام باشد که گفته است:
شکی نیست که مهدی، خلیفه سوم بنی‌عباس، آن مهدی نیست که احادیث
مستفیض پیرامون وی ذکر شده و او در آخرالزمان خواهد آمد و زمین را پر از عدل و
قسط می‌کند همان‌طور که از جور و ظلم پر شده است (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ج ۶، ۲۷۷).

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب مذکور روشن می‌شود که:

۱. احادیثی که با مضمون «المهدی من ولد العباس» نقل شده از لحاظ سندی به شدت
مخدوش و غیرقابل اعتماد است.

۲. با وجود ضعف سندی روایات مذکور، شواهد تاریخی وجود دارد که خلفای عباسی از نشر
احادیثی که دلالت دارد بر این که مهدی موعود علیه السلام از نسل عباس است، حمایت می‌کرده‌اند و
سعی بر این داشته‌اند که مهدی عباسی را بر مهدی موعود علیه السلام منطبق کنند و در این راه از
کلماتی منسوب به برخی اصحاب و تابعین و نیز از شعر شاعران بهره می‌گرفتند.

۳. احادیث فراوان، با سند صحیح که دلالت بر این دارد که مهدی موعود علیه السلام از عترت
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از نسل حضرت فاطمه علیها السلام است، با احادیثی که بیان‌کننده این است که «مهدی از
فرزندان عباس است» در تعارض است و احادیث انتساب مهدی موعود علیه السلام به عباس، روایات
شاذی هستند که در مقابل احادیث صحیحی قرار گرفته‌اند که دلالت بر انتساب مهدی
موعود علیه السلام به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام دارند و سیره علما هم همواره بر این بوده که
شذوذات را کنار گذاشته و احادیث مشهور را قبول می‌کرده‌اند.

۴. علاوه بر این، محتوای احادیثی که دلالت بر عباسی بودن مهدی موعود علیه السلام دارد،
نقد‌های فقه‌الحدیثی متعددی بر محتوای این روایات وارد است که مورد اشاره قرار گرفت.

در مجموع باید گفت که حدیث «المهدی من ولد العباس» از نظر سند و محتوا مخدوش
است در حالی که احادیث معارض آن، از نظر سند و محتوا مقبول بوده و علما در چنین
مواردی، احادیثی که صحت سندی دارند و از نظر محتوا نیز مقبول هستند، بر احادیث
ضعیف‌السند و با محتوای مخدوش، مقدم می‌دارند.

منابع

- ابن ابي الحديد، ابو حامد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، قاهره: داراحياء الكتب العربية، ١٣٧٨ ق.
- ابن ابي شيبة، عبدالله، المصنف، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩ ق.
- ابن حبان، محمد، الثقات، حيدرآباد: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، ١٤٠٢ ق.
- _____، كتاب المجروحين، بي جا: بي نا، ١٤٠٢ ق.
- ابن حجر عسقلاني، احمد، تقريب التهذيب، بيروت: دارالمكتبة العلمية، ١٤١٥ ق.
- _____، تهذيب التهذيب، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٤ ق.
- _____، لسان الميزان، بيروت: مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، ١٣٩٠ ق.
- ابن حنبل، احمد، المسند، بيروت: دارصادر، بي تا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، كتاب العبر وديوان المبتدا والخبر في ايام العرب والعجم والبربر ومن عاصروهم من ذوى السلطان الاكبر، بيروت: داراحياء التراث العربى، بي تا.
- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بيروت: دارصادر، بي تا.
- ابن عدى، عبدالله، الكامل في ضعفاء الرجال، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩ ق.
- ابن عساکر، على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ ق.
- ابن كثير، اسماعيل، البداية والنهاية، بيروت: داراحياء التراث العربى، ١٤٠٨ ق.
- ابن ماجه، محمد، السنن، بيروت: دارالفكر، بي تا.
- ابن معين، يحيى، تاريخ، بيروت: دارالمامون للتراث، بي تا.
- أبو داود، سليمان بن اشعث، سنن، بيروت: دارالفكر، ١٤١٠ ق.
- أبو يعلى موصلى، احمد بن على، مسند، دمشق: دارالمامون للتراث، بي تا.
- امين، سيدمحسن، اعيان الشيعة، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، بي تا.
- بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، بيروت: دارالفكر، ١٤٠١ ق.
- _____، الضعفاء الصغير، بيروت: دارالمعرفة، ١٤٠٦ ق.
- _____، التاريخ الكبير، بي جا: بي نا، بي تا.
- بشار، ابن برد، ديوان، بيروت: دارو مكتبة الهلال، ١٣٧٣ ق.
- بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، مصر: دارالمعارف، بي تا.
- ترمذى، محمد بن عيسى، السنن، بيروت: دارالفكر، بي تا.
- حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحيحين، بيروت: دارالكتب العلمية،

- ۱۴۳۰ ق. - خزرجی، احمد بن عبدالله، خلاصة تذهیب تهذیب الكمال فی اسماء الرجال، حلب: مكتب المطبوعات الاسلامية، بی تا.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق.
- دارقطنی، علی بن عمر، سوالات حمزة بن یوسف السهمی للدارقطنی و غیره من المشایخ فی الجرح و التعدیل، ریاض: مكتبة المعارف، ۱۴۰۴ ق.
- ذهبی، محمد بن احمد، الكاشف فی معرفة من له رواية فی كتب الستة، جدة: دارالقبلة للثقافة الاسلامية، ۱۴۱۳ ق.
- _____، سير اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۱۳ ق.
- _____، المعنی فی الضعفاء، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.
- _____، میزان الاعتدال، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
- رازی، عبدالرحمان بن أبی حاتم، الجرح والتعدیل، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۹۵۲ م.
- سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (نسخه شیخ محمد عبده). بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، العرف الوردی فی اخبار المهملی، تهران: المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلامية، ۱۴۲۷ ق.
- شهروزى، عثمان بن عبدالرحمن، مقدمة ابن الصلاح فی علوم الحدیث، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، بی جا: بی نا، ۱۴۰۴ ق.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، لیدن: بریل، ۱۸۷۹ م.
- عقیلی، محمد بن عمرو، الضعفاء الكبير، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.
- مبارکفوری، محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم، تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۰ ق.
- متقی هندی، علی بن حسام، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق.
- مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب ومعادن الجوهر، قم: دارالهجرة، ۱۳۸۵ ق.
- مسلم نیشابوری، ابن الحجاج، الجامع الصحیح، بیروت: دارالفکر، بی تا.
- مناوی، محمد عبدالرؤوف، فیض القدير شرح الجامع الصغیر من احادیث البشير النذیر، بیروت:

- دارالكتب العلمية، ١٤١٥ ق .
- نسائي، احمد بن شعيب، كتاب الضعفاء والمتروكين، بيروت: دارالمعرفة، ١٤٠٦ ق .
- _____، فضائل الصحابة، بيروت: دارالكتب العلمية، بي تا.
- هيثمي، على بن أبي بكر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ ق .